

تجدد طلبی و توسعه در ایران معاصر

دکتر موسی غنی نژاد



فهرست

۷	مقدمه
بخش اول: نفوذ، گسترش و تحول اندیشه تجددطلبی در ایران	
۱۴	۱. پیشرفت و تمدن از دیدگاه تجددخواهان اولیه
۱۴	اندیشه قانون‌خواهی و ترویج علم و دانش
۱۸	غفلت تجددخواهان از مبانی فکری و ارزشی تمدن جدید
۳۰	۲. تجددطلبی اقتدارگرایانه به عنوان چاره عقب‌ماندگی
۳۲	وحدت ملی تنها طریق پیشرفت و آبادانی
۳۶	ناسیونالیسم مدرن یا میهن‌پرستی سنتی
۳۹	استبداد رضاشاهی از دیدگاه تجددطلبان
۴۲	۳. تجددگرایی وارونه، رجعت به گذشته تحت اشکال جدید
۴۳	ظهور میهن‌پرستی بیگانه ستیز تحت شکل جدید
۴۷	اندیشه‌های سوسیالیستی و ارزشهای سنتی - قبیله‌ای
	پیوند میهن‌پرستی سنتی و آرمانهای سوسیالیستی (سوسیالیسم ایرانی -
۵۰	نیروی سوم)
۵۲	تجددطلبی وارونه و تجزیه تمدن غربی

۵۸	۴ . ایدئولوژی توسعه به عنوان مانع توسعه
۵۹	اندیشه مهندسی اجتماعی
۷۱	تشکیل سرمایه و استقلال اقتصادی در تفکرایدئولوژیکی توسعه
۷۵	تفاوت ربا و بهره بانکی
۹۱	نتیجه
۹۵	یادداشت‌های بخش اول

بخش دوم: درباره برخی مباحث مربوط به توسعه نیافتگی

۱۰۰	۱ . نقدی درباره نظریات رایج توسعه نیافتگی
۱۱۰	۲ . هزینه‌های معاملاتی و توسعه صنعتی
۱۲۸	۳ . ملاحظاتی درباره مالکیت صنعتی در ایران
۱۴۴	۴ . رابطه بین جمعیت و توسعه از دیدگاه تحلیل اقتصادی
۱۵۹	۵ . تمرکز سرمایه از واقعیت تا توهم
۱۷۴	۶ . شرکت‌های چندملیتی و توسعه اقتصادی
۱۹۶	یادداشت‌های بخش دوم

پیشرفت و تمدن از دیدگاه تجدّد خواهان اولیه

الف - اندیشهٔ قانون‌خواهی و ترویج علم و دانش میرزا ملکم خان یکی از اولین و شاید مهمترین نمایندگان تجدّدطلبی در ایران است. او که از دوران کودکی با فرهنگ و تمدن غربی آشنا شده و در مدرسه معتبر پلی تکنیک پاریس تحصیل کرده بود، پس از بازگشت به وطن یکی از اولین معلمان ایرانی دارالفنون شد.^۱ اندیشه‌های وی در مورد چگونگی پیشرفت ایران حول سه محور دور می‌زد. اول مسائل سیاسی و حکومتی، که بیشترین سهم را در نوشته‌های وی به خود اختصاص داده، دوم مسأله اصلاح الفبا یا به طور کلی مسألهٔ آموزش، و سوم مسأله تجدید حیات اقتصادی کشور.^۱ ملکم استبداد را بزرگترین بلای سیاسی و حکومتی می‌داند و معتقد است که به هر ترتیب شده باید دولت منظم و مبتنی بر قوانین به وجود آورد. «وزارت‌های دولت باید به حکم قانون معین و محدود باشند»، «عموم کارگزاران دولت باید بدون استثنا محکوم قوانین باشند و خارج از قانون قدمی برندارند.»^۲ او که به نظام حکومتی غربی آشنایی دارد و آشکارا از آن مدل برداری می‌کند، به تفکیک قوهٔ مقننه و مجریه تأکید دارد و می‌نویسد، «فقط قانون چارهٔ درد را نمی‌کند، حرف در سر اختیار

است یعنی اختیار وضع قانون را از اختیار اجرای قانون جدا نمایند، مجلس قانون وضع کند و وزرای دولت اجرای قانون».^۳

او به تبعیت از متفکرین لیبرال وظایف دولت را در سه چیز خلاصه می‌کند، حفظ استقلال، حفظ حقوق جانی و حفظ حقوق مالی.^۴ ملکم علی‌رغم اینکه چگونگی عملکرد سیستم حکومتی جدید در غرب را به خوبی تشخیص می‌دهد، اما در این مورد که این سیستم چگونه و چرا به وجود آمده است توضیحی نمی‌دهد. این مسأله در مورد سایر نویسندگان تجدّد طلب معاصر وی نیز صدق می‌کند. آخوندزاده معتقد است که «اساس سلطنت [حکومت] از روی قوانین» باید بنیاد گیرد و پادشاه [حاکم] راستین را کسی می‌داند که «تابع قانون بوده، در فکر آبادی و آسایش وطن و در فکر تربیت و ترقی ملت باشد». از نظر وی ویژگی یک حکومت مناسب این است که، «پادشاه ملت را تنها از خود نداند و خود را وکیل ملت حساب نماید و با مداخله ملت قوانین وضع کند و پارلمان مرتب سازد و به اقتضای قوانین رفتار نماید».^۵

میرزا آقاخان کرمانی تمامی بدبختی‌های ایرانیان را از بی‌قانونی می‌داند و معتقد است که در یک نظام مبتنی بر قانون، شخص فرمانروا هر قدر هم بدخصال باشد، منشا خرابی و خلل نمی‌تواند شود.^۶ طالب‌اوف، دیگر نویسنده تجدّد طلب قرن نوزدهمی می‌نویسد، «تا قانون نداریم ملت و دولت و وطن و استقلال در معنی خود نداریم». «بی‌قانون اساسی نه ملت است و نه شرف و تکریم آن، هر جا قانون اساسی نیست تعبد کورکورانه، تقلید بی‌شعورانه و رعب و وحشیانه است»، «بی‌قانون نه ملک پاینده است و نه استقلال سلطنت تأمینات آینده دارد».^۷ طالب‌اوف می‌گوید، «اگر ما قانون داشته باشیم آنوقت صاحب علم و ثروت و نظم و استقلال خواهیم بود».^۸

این اندیشه‌های قانون‌خواهی که در نیمهٔ دوّم قرن نوزدهم بین نویسندگان شایع شده بود، در واقع زمینه‌ساز فکری انقلاب مشروطیت در دههٔ اوّل قرن بیستم شد. انقلاب مشروطیت را می‌توان تحقق آرمانهای ضد استبدادی و قانون‌خواهی نویسندگان تجدّدطلب ایرانی دانست. اما همچنانکه وقایع تاریخی پس از انقلاب مشروطیت نشان داد، قانون‌خواهی در ایران منتهی به یک حکومت پایدار، منظم و منسجم نشد. «قانون اساسی» معجزه‌ای را که از آن انتظار می‌رفت به بار نیاورد.

درگیری‌ها و تنش‌های سیاسی و فکری، پس از اعلام مشروطیت تشدید شد و اقتدار سیاسی مبتنی بر قانون روز به روز تضعیف شد و اعتبار خود را در بین توده‌ها و حتی اقتشار روشنفکر، تا حد زیادی از دست داد. در چنین شرایطی بود که کودتای سوّم اسفند ۱۲۹۹، در کمتر از پانزده سال پس از انقلاب مشروطه، با موفقیت به انجام رسید. با این کودتا هرج و مرج سیاسی به تدریج پایان گرفت و قدرت سیاسی به حکومت مرکزی بازگردانده شد، اما این تثبیت سیاسی به بهای کنار نهادن روز افزون دستاوردهای قانون اساسی و حکومت قانون تحقق یافت. بازگشت استبداد پادشاهی این بار به صورت ناشیانه به توپ بستن مجلس نبود، بلکه به بهانهٔ حفظ مملکت و حتی مشروطیت صورت گرفت، اما از قانون اساسی به جز ظاهر آن حفظ نشد و در عمل و محتوی همان استبداد سنتی، با ظاهر تجدّدخواهانه، قدرت سیاسی خود را تثبیت نمود. به این سؤال که چرا حکومت قانون هیچگاه نتوانست در ایران ریشه دواند، هنوز پاسخ قانع‌کننده‌ای داده نشده است. به نظر می‌رسد که شکست تجدّدخواهی در عرصهٔ سیاسی، ریشه در طرح خود مسئلهٔ تجدّد به طور کلی دارد.

اشاره کردیم که پیشرفت و تجدّد نزد ملکم‌خان، علاوه بر امر